

واکاوی راست افراطی و پوپولیسم در گفت‌وگو با دکتر علیرضا موسوی‌زاده

## تقابل فقر و ثروت در بستر پوپولیسم

در مقابل پیشرفت اقتصادی ایستادگی کنند. به عنوان نمونه، در اتحادیه اروپا کشورهای فقیری مانند کشورهای بلوک شرقی، یونان، اسپانیا و پرتغال جذب شدند که نتوانستند خود را از لحاظ سرمایه وفق داده و مردم آنها به کشورهای پیشرفت‌های مانند انگلستان، فرانسه، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی مهاجرت کردند. این موضوع باعث شد تا افراد تحصیل کرده مهاجر، تخصص و سرمایه خود را در این کشورها به کار انداخته و طیف‌هایی که درون این کشورهای پیشرفته قادر به وفق دادن خود نسبت به شرایط جدید نبودند به راست‌گرایی متمایل شوند. لذا این جریان پوپولیسم نامیده شد.

دکتر علیرضا موسوی‌زاده استاد دانشگاه، محقق و متخصص امور و مطالعات تاریخ امپراتوری، سیاست و دیپلماسی معاصر انگلستان است. ایشان در گفت‌وگو پیش رو رشد پوپولیسم را به فقر عمومی نسبت داده و معتقد است: امروزه جهانی شدن اقتصاد منجر به از رده خارج شدن برخی صنایع و حرفه‌ها و نیز جابه‌جایی‌هایی جمعیتی شده است که در نتیجه آن به تقابل میان فقر و ثروت دامن زده است. این استاد دانشگاه تصریح می‌کند: هر چند نمی‌توان پوپولیسم را با عوام‌فریبی یکسان دانست، اما باد تقابل فقر و ثروت در جهان می‌وزد و این آب و هوا به اتحادیه اروپا نیز رسیده است؛ امری که سبب شده در دنیای امروز فقرا

■ آقای دکتر موسوی‌زاده با تشکر از وقتی که اختصاص دادید. همانطور که مستحضر هستید، امروز در مناسبات بین‌المللی و به خصوص در کشورهای اروپایی شاهد افزایش اقبال عمومی به راست افراطی و سیاست‌های پوپولیستی هستیم. برای سوال اول قصد داریم یک تعریف مشخص و واضح از پوپولیسم داشته باشیم. آیا درست که اکنون پوپولیسم را با عوام‌فریبی که از نظر ماهوی تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند یکسان بدانیم؟ لغت پوپولیسم به معنای عموم‌گرایی بوده و از واژه پایولار می‌آید. در نتیجه به موضوع فقر عمومی باز گشته و به این علت امروزه در اروپا خود را به این صورت نشان می‌دهد. نظام اقتصاد متقابل جهانی که اصطلاحاً جهانی شدن اقتصاد نام گرفته، باعث شده است تا یک سری از صنایع و حرفه‌ها از رده خارج شوند. این بخش از رده خارج شده، نتوانسته است با سرعت اقتصادی بعد از فروپاشی شوروی که زمینه برای رقابت را باز کرده وفق پیدا کند. در نتیجه، تعریف پوپولیسم به اقتصاد و عمومیت فقر باز می‌گردد. به اعتقاد من یک سری از مسائل در اروپای غربی به این موضوع دامن زده‌اند که یکی از آنها سقوط اقتصادی بانک‌ها در سال ۲۰۰۸ میلادی است؛ ولی عامل اصلی سرعت گرفتن پیشرفت اقتصادی است. وقتی پیشرفت اقتصادی سرعت می‌گیرد معنای آن این است که صاحب مال به دنبال سود است. وقتی به دنبال سود باشید، می‌خواهید علاوه بر اینکه به سرعت به آن دست یابید، به دنبال انتقال سود نیز باشید که این امر در نهایت به ابداعات و اختراعات جدید منجر می‌شود. روش‌های الکترونیک، دیجیتال و سایر



یادداشت

انتخاب سردبیر

داستان بدهی ارزی

دشواری‌های برق

پوپولیسم

پایداری

بازارها

مدارای هندی

تنش شیلیایی

روش‌های جدید انتقال باعث شد طیفی که از لحاظ تکنولوژی و پیشرفت اقتصادی خود را با این جریان وفق ندادند، معترض باشند. هر چند این جریان در رای‌دهی اراده خود را نشان می‌دهد، اما در نهایت افراد پیاده نظام و کارگران صنایع از رده خارج محسوب می‌شوند. افرادی که خود را در تقابل با طیفی قرار داده که با جریان پیشرفت اقتصادی وفق دارند.

در همین راستا لازم است تاکید کنم، مقوله‌ای به نام اتحادیه اروپا عامل اصلی دامن زنده به این قضیه است. در اتحادیه اروپا کشورهای فقیری مانند کشورهای بلوک شرقی، یونان، اسپانیا و پرتغال جذب شدند که نتوانستند خود را از لحاظ سرمایه وفق داده و مردم آنها به کشورهای پیشرفت‌های مانند انگلستان، فرانسه، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی مهاجرت کردند. این موضوع باعث شد تا افراد تحصیل کرده مهاجر، تخصص و سرمایه خود را در این کشورها به کار انداخته و طیف‌هایی که درون این کشورهای پیشرفته قادر به وفق دادن خود نسبت به شرایط جدید نبودند به راست‌گرایی متمایل شوند. لذا این جریان پوپولیسم نامیده شد.

این طیف خاص متوجه بودند که خارجی‌ها جای آنها را گرفته و تخصص و سرمایه آنها توسط نظام سرمایه‌داری جذب شده است. هر چند این تعریفی از کلیت پوپولیسم بوده و لازم است که به صورت پله پله به آن پرداخت، اما می‌توان به صورت خلاصه خاطر نشان کرد که این عامل یکی از بهانه‌های موجود برای گسترش پوپولیسم در کشورهای اروپایی است.

از سوی دیگر باید بگوییم، نمی‌توان پوپولیسم را با عوام‌فریبی یکسان دانست. عوام‌فریبی از پوپولیسم استفاده می‌کند. طیفی که فقیر هستند یا نتوانسته‌اند خود را با شرایط کنونی وفق دهند توسط سیاستمداران منتخب این حوزه‌ها و رسانه‌های آنها فریب می‌خورند تا توسط آنها انتخاب شوند. به‌طور مثال مساله برگزیت یک دروغ بود یا اتفاقی که در آمریکا افتاد.

لازم به ذکر است انتخاب طیف دست‌راستی فعلی در ایالات متحده به دلیل عقب ماندگی ایالات‌های مرکزی این کشور بود که از پیشرفت اقتصادی دور مانده بودند. پنسیلوانیا، آیووا و سایر ایالات مناطق مرکزی نتوانستند مانند ایالات شرقی و غربی آمریکا از پیشرفت اقتصادی سودی ببرند. ایالات شرقی و غربی آمریکا و بخش‌هایی از اروپا که از پیشرفت اقتصادی بهره‌مند هستند، هرگز از وجود خارجی‌ها ناراضی نبودند، زیرا فرد خارجی سرمایه، تخصص و اقتصاد خود را به همراه آورده و جامعه سرمایه‌داری از او بهره‌مند می‌شود. به‌طور مثال اخیراً شاهد بودیم که آلمان به یک‌باره درهای خود را باز و یک میلیون پناهجوی

سوری را پذیرفت؛ چون به نیروی کار و متخصص نیاز داشت. اما کشورهای فقیری چون مجارستان و چک با این قضیه مخالفت می‌کنند چرا که امکان چنین قضیه‌ای برای آنها فراهم نیست.

**■ امروز در اروپا موفقیت راست افراطی در انتخابات‌های پارلمانی در کشورهای نظیر آلمان، اتریش، مجارستان، هلند، سوئد و حتی اخیراً اسپانیا سبب شده تا برخی از ناظران موجودیت چندجانبه‌گرایی اتحادیه اروپا را در خطر ببینند. اساساً به نظر شما، نخست: دلیل این اقبال عمومی به پوپولیسم در اروپا چیست و آیا ما با یک تغییر محتوای محسوس در غرب مواجه هستیم؟**

موضوع اول این است که مهاجرین خاورمیانه هیچ نقشی در افراطی‌گرایی، پوپولیسم، جریان راست میانه و راست افراطی ندارند. این یک دروغ است؛ زیرا جرعه افراط‌گرایی دست راستی یا پوپولیسم از سقوط اقتصادی ۲۰۰۸ زده شد. موضوع مهاجرین خاورمیانه توسط سیاستمداران و اقتصاددانان اروپایی به دروغ مورد استفاده قرار گرفته است تا حرف خود را به کرسی بنشانند؛ به همان دلیلی که در بالا به آن اشاره کردم.

### ■ در دنیای امروز فقر در مقابل

پیشرفت اقتصادی ایستاده است

■ نمی‌توان پوپولیسم را با

عوام‌فریبی یکسان دانست

■ مساله برگزیت یک دروغ بود

■ مهاجرین خاورمیانه هیچ نقشی

در افراطی‌گرایی و پوپولیسم در

اروپا ندارند

■ جرعه پوپولیسم از سقوط

اقتصادی سال ۲۰۰۸ زده شد

■ هر کشوری وارد انزوا شود به

جای دیگران متضرر خواهد شد

مساله دیگر به کار گرفتن یورو بود. ارزش یورو در یونان و در آلمان دو ارزش متفاوت است. وقتی مجاری‌ها، پرتغالی‌ها، اسپانیایی‌ها و یونانی‌ها می‌خواهند از یورو استفاده کنند ناچار به قرض گرفتن هستند، چرا که پشتوانه اقتصادی ندارند؛ در صورتی که یورو در آلمان و فرانسه پشتوانه اقتصادی دارد. همانطور که اشاره کردم مساله اصلی افراط‌گرایی دست راستی در اروپا به دلیل حرکت مردم از بخش‌های فقیر اتحادیه اروپا به سمت کشورهای ثروتمندتر این قاره است. به‌طور مثال در ایتالیا بخش شمالی مرفه‌تر از بخش جنوبی است. بخش ثروتمند این کشور مجبور است مرتباً برای بخش فقیر خرج کند و این مساله موجب اعتراض شده است. از طرفی ثروتمندان در بخش فقیرتر ایتالیا سرمایه خود را که جایی برای

خرج کردن آن وجود ندارد به بخش‌های شمالی این کشور منتقل می‌کنند. این ماجرا در مورد اتحادیه اروپا نیز صدق می‌کند. تحصیلکرده‌ها و سرمایه‌داران کشورهای فقیر اروپا به کار نیاز دارند و به کشورهای پیشرفته این قاره مهاجرت می‌کنند. به همین دلیل در کشورهای پیشرفته طیف‌هایی که توان وفق دادن خود را ندارند با آنها مخالفت و مقابله کرده و به سمت راست افراطی و پوپولیسم گرایش پیدا می‌کنند. در واقع مهاجران جای آنها را نگرفته‌اند، بلکه آنها نتوانسته‌اند خود را با شرایط اقتصادی جدید وفق دهند. کشورهای پیشرفته متخصص و سرمایه جذب می‌کنند و در چنین کشورهایی است که دست راستی‌ها شکل می‌گیرند.

باد تقابل فقر و ثروت در جهان می‌وزد و این آب و هوا به اتحادیه اروپا نیز رسیده است. البته در اروپا این مساله به‌طور غلیظ‌تری دیده می‌شود زیرا اروپا در حالت رشد بوده و باید به مرور زمان برای این شرایط راه‌حل‌هایی پیدا شود تا بخش‌هایی که از پیشرفت اقتصادی و سرمایه‌داری بی‌بهره مانده‌اند جذب شوند؛ در اینجا مساله صرفاً پوپولیسم دست‌راستی نیست و پوپولیسم دست چپی نیز وجود دارد. در کشورهای ثروتمندتر اتحادیه گفته می‌شود خارجی‌ها دلیل و مشکل هستند و در کشورهای فقیری مثل یونان نیز به افراط‌گرایی دست چپ متوسل می‌شوند. آنها معتقدند اگر خارجی‌ها و اتحادیه اروپا سرمایه دارند پس باید برای ما نیز خرج کنند. در نهایت نیز هر دوی این جریان‌ها در یک دایره به نقطه مشترکی می‌رسند.

**■ یکی از موارد قابل توجه نظام جهانی امروز، بروز چالش‌های سیاسی در دولت‌های اروپایی است. نظیر بحران سیاسی در اسپانیا، انسداد سیاسی در آلمان و انگلستان. همچنین ما در خاورمیانه و در نظام‌های پارلمانی آنکه اتفاقاً حائز فاکتورهای دموکراتیک هستند نیز این معضل را مشاهده می‌کنیم. مثل عراق، لبنان و اسرائیل. ارزیابی شما از این انسداد سیاسی چیست و آیا تفاوت‌هایی میان اروپا و خاورمیانه در این خصوص مشاهده می‌شود؟**

اشاره به خاورمیانه در اینجا نوعی کلی‌گویی است. خاورمیانه انواع و اقسام کشورها را در خود دارد. تنها رژیم دموکراتیک خاورمیانه اسرائیل است که این رژیم و همچنین کل خاورمیانه با اروپا قابل مقایسه نیست. البته نرخ طبقات متوسط و افراد پولدار نسبت به گذشته بسیار بالا آمده است، ولی در جهان مطالبات فقرا بسیار زیاد است. این داستان در هنگ کنگ، باکو، بیروت و بغداد در جریان است؛ هر چند که کشورهای خاورمیانه با اتحادیه اروپا قابل قیاس نیستند.



خاورمیانه همچنان قسمتی از مطالبات سابق و زمان جنگ سرد خود را مطرح می‌کند. مشکلات خاورمیانه متفاوت است و ترکیه، ایران، اسرائیل و کشورهای عربی هر کدام وضعیت متفاوتی دارند که قاعده‌های کلی در مورد آنها وجود ندارد.

■ مانس اشپربر اندیشمند آلمانی معتقد است که سیاست زمانی آغاز می‌شود که مردم بدانند در روند فرآیندها تاثیرگذارند. در غیر این صورت هر گونه هیاهو و مرده باد و زنده‌بادها امری توخالیست. اعتراضاتی که اکنون بیش از ۵۰ هفته است که در فرانسه تحت عنوان جلیقه زردها صورت گرفته به نظر شما بیانگر چیست؟

فرانسه موضوع خاص خود را دارد؛ ولی این کشور نیز مانند آلمان از بحث پیشرفت سرمایه‌داری و کسانی که عقب مانده‌اند رنج می‌برد. حلقه‌های بزرگی که این پیاده نظام در اداره آنها هستند، همچنان قادر نبوده که خود را با پیشرفت اقتصادی وفق دهند. گروه‌های اقتصادی در راس، این دغدغه را دارند و زمانی که نتوانند کار کنند، کارگران آنها بیکار شده و پدیده جلیقه زردها شکل می‌گیرد. در اینجا موضوع قانونی پیشرفت اقتصادی در مقابل عقب افتادگی اقتصادی است؛ و گر نه فرانسه خود یکی از بنیانگذاران همکاری‌های اروپا بود، ولی امروز به یک‌باره در این کشور گفته می‌شود ما باید از اتحادیه اروپا خارج شویم؛ زیرا حضور در بازاری واحد باعث ضرر طیفی شد که امروز دست راستی‌ها و پوپولیست‌ها نام گرفته و در جریان جبهه ملی این کشور و رهبری مارین لوپن نموده پیدا می‌کند. کسانی که به نوعی نتوانستند از پیشرفت اقتصادی بهره‌ای ببرند.

■ با توجه به شرایط که فرمودید، آیا مخاطراتی مثل بروز و ظهور ترامپ در آمریکا موجبات اصلاحات اساسی در دموکراسی‌های غربی را فراهم کرده است؟  
داستان آمریکا نیز از این موضوع جدا نیست، زیرا این اتفاق در تمام جهان رخ داده است. در پیشرفت‌های اقتصادی، شرق و غرب آمریکا بیشترین بهره را برده است. مثلا در غرب و ایالت کالیفرنیا که صنایع دیجیتالی را در خود دارد اکثر متخصصان هندی هستند. باید تاکید کنم بخش‌های شرق و غرب آمریکا به دلیل پیشرفت اقتصادی و نیاز سرمایه و متخصص در حال جذب بودند، ولی بخش‌های فقیر یا مناطقی که مشغول به کشاورزی هستند یا بخش‌هایی که می‌خواهند مجدداً از منابع فسیلی استفاده کنند، پوپولیست‌های ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. به روی کار آمدن طیف دسته راستی افراطی اراده همین مساله

است، زیرا فقر در این مناطق به بی‌ثبات سیاسی و اقتصادی دامن زده است.

■ آقای دکتر موسوی زاده، لیون تافلر در کتاب جابه‌جایی در قدرت که در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی انتشار یافت در یک طرح آینده پژوهانه پیش بینی کرده بود اگر مناسبات به این شکل پیش برود بعید نیست که در آینده اشخاص مانند دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری آمریکا برسند. در همان آغاز روی کار آمدن ترامپ نیز فرانسیس فوکویاما نظریه پرداز یابان تاریخ طی مصاحبه‌ای با یک روزنامه ایتالیایی تصریح کرده بود: او آمده است تا همه چیز را خراب کند و شما اروپایی‌ها باید به راه خود بروید. به نظر شما آیا ظهور ترامپ آن هم در آمریکا نقطه اوج راست‌گرایی و پوپولیسم در نظام جهانی است و آن طور که گفته می‌شود روابط فرآتلانتیکی میان ایالات متحده و اروپا به سمت واگرایی پیش می‌رود؟

حرف فوکویاما به اعتقاد من ساده لوحانه و ژورنالیستی است. ترامپ کارهای نیست و مهرهای اجرایی محسوب می‌شود. اگر کسی از سیاست چیزی می‌فهمد نباید روی افراد و حتی احزاب تمرکز کند، بلکه لازم است به منافع ملی بپردازد. منافع ملی آمریکا به دو دلیل که یکی از آنها داشتن امپراتوری اقتصادی (نه امپراتوری مستعمره‌گرایی) است، در واقع پس از جنگ جهانی دوم با سرمایه‌گذاری در کشورهای مختلف به سازمان و صاحب این مناطق تبدیل شد. این امر خود نوعی امپراتوری است که منجر می‌شود تعهدات شما برای حفظ منافع افزایش پیدا کند. از آنجا که آمریکا در اقصی نقاط جهان ۹۰ پایگاه نظامی دارد، از لحاظ اقتصادی ساییده شده و ناچار است تا سیستم خود را به درون‌گرایی تغییر دهد. مساله تغییر سمت و سیاست‌های این کشور بعد از فروپاشی شوروی شروع شد. پس از آن مواردی مانند یازده سپتامبر و جنگ‌هایی که متعاقب آن پیش آمد، به مسائل اقتصادی آمریکا دامن زد. پس اقتصاد آمریکا بعد از فروپاشی شوروی و آمدن اقتصادهای دیگری به عرصه بین‌المللی و بزرگ شدن اقتصاد جهان به نقطه رسید و در اینجاست که می‌گویم اشاره به ترامپ ساده لوحانه است. این پروسه از همان زمان شروع شد و امروز اراده خود را در معضلاتی که عرض کردم در چارچوب راست‌گرایی نشان می‌دهد.

■ در مورد روابط فرآتلانتیکی که مطرح کردید، اساساً این سوالی کلی محسوب می‌شود؛ زیرا اروپا و آمریکا هر کدام مشکلات خاص خود را دارند و بنا به دلایلی که در بالا به آنها اشاره کردم، همگی به دنبال آن هستند که چگونه سر خود را از آب بالا

نگه داشته و با این شرایط حاد مقابله کنند. آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به دلیل منافع خود در ناتو هزینه می‌کرد، ولی عاشق چشم و آبروی اروپایی‌ها نبود. در این کمک‌ها اهداف و منافع ایالات متحده دنبال می‌شد، اما امروز که آمریکا زیر فشار مالی است می‌گوید اروپا باید خرج و سهم خود را بدهد و چرا باید ما متحد دفاع اروپا باشیم؟ این مساله دسته راستی موجب تفرقه در اتحادها شده، به سمت ملی‌گرایی سوق پیدا می‌کنند و از حالت جهانی شدن و اقتصاد متقابل خارج می‌شود. البته که معتقدم امروز مثل دهه ۲۰ میلادی نیست و نمی‌توان در انزوا زندگی کرد. امروزه اقتصاد کشورهای زنجیر وار به هم متصل است و هر کسی وارد انزوا شود خود به جای دیگران متضرر خواهد شد.

■ اگر این طور است، جایگاه ما در جهان کنونی چیست؟ شما نسبت راست‌گرایی و پوپولیسم را در ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به خصوص اینکه در هشت سال دولت نهم و دهم به عقیده کارشناسان اوج این قضیه در ایران مشاهده شد و اکنون هم سردمداران این جریان مدعی بازگشت هستند؟

ایران با جاهای دیگر قابل مقایسه نیست. هر کشوری بیماری، خوبی‌ها، بدی‌ها و خصوصیات خود را دارد. ایران کشوری است که چهل سال در تحریم بوده و این تحریم‌ها شدت هم پیدا کرده است. وقتی فقر بیاید، پوپولیسم هم شکل می‌گیرد. اصولاً فقر باعث می‌شود افراط‌گرایی



یادداشت

انتخاب سردبیر

داستان بدهی ارزی

دشواری‌های برق

پوپولیسم

پایداری

بازارها

مدارای هندی

تنش شیلیایی

دست چپی نیز شکل بگیرد؛ با این تفاوت که در خارج وقتی از دست چپی حرف زده می‌شود منظور سوسیالیسم و کمونیسم است و در ایران منظور طیف دوم خرداد است.

به عقیده من اکنون زمان آن است که از حالت تک محصولی، تمرکز بر نفت و فروش کالاهای محلی برای زندگی بیرون خارج شده و به شکل دیگری از اقتصاد پرداخته شود.

**آقای دکتر موسوی زاده اکنون برسیم به حوزه تخصصی شما که مسائل بریتانیا است. اکنون شاهدیم که بیش از سه سال است که دولت و سیاست در انگلستان به محاق بر یگزیت فرورفته است. پس از سقوط دولت «ترزامی» مشکلاتی که جانسون با آن دست به گریبان است در آستانه انتخابات مجدد پارلمانی برخی از جریان‌ها نسبت به ظهور یک دولت پوپولیستی با یک ائتلاف مغشوش هشدار می‌دهند. شما در یکی از مصاحبه‌های خود گفته بودید که بر یگزیت عملی‌احمقانه بود و خود انگلیسی‌ها از آن پیشیمان هستند؟ آیا ماجرای خروج از بریتانیا نیز تحت تاثیر همین جریانات عوام‌گرایانه قرار داشت؟ ارزیابی شما از این موضوع چیست؟**

همکاری انگلستان با اروپا به این دلیل که کشوری تجاری و کاسب است برای آنها حیاتی بود. همکاری با اروپا ایده‌ای بود که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی دوم به آن شکل دادند. از آنجا که جنگ‌ها جوابگوی حفظ منافع نبود، چرچیل

بعد از جنگ جهانی دوم گفت باید با هم همکاری کنیم وگرنه نابود خواهیم شد.

منظور از همکاری ایجاد بازاری جهانی برای تعامل با هم بود. قانون زغال سنگ و فولاد به بازار مشترک اروپا ختم شد و بعد به جامعه اروپا و نیز تشکیل اتحادیه اروپا رسید. وقتی یک رکن از منافع اصلی و کلیدی انگلستان در همکاری و تجارت با اروپا تعریف می‌شود، در واقع موضوع خروج از آن خطای بسیار بزرگی محسوب می‌شود. این یک گام سیاست داخلی انگلستان بود تا طیف دیگری را خنثی کند. حزب محافظه کار مساله را به فراندوم گذاشت و دست عوام به آن رسید که در نهایت با تاثیر رای فقرا، موضوع بر یگزیت و خروج از اتحادیه اروپا از صندوق بیرون آمد؛ ولی اگر این ماجرا در حد پارلمان نگه داشته می‌شد این اتفاق نیز صورت نمی‌گرفت. در این راستا شاهدیم که پارلمان سه سال و نیم در این مسیر سنگ‌اندازی کرد و هنوز هم خروج از اتحادیه اروپا به‌طور کامل محقق نشده است. لذا معتقدم این داستان موضوع جدیدی نیست. حزب محافظه کار می‌خواست حزب معترض را خفه کند و همین باعث شد موضوع از دست او خارج شود.

**جدایی بریتانیا از اروپا در پیوند خوردن به موج استقلال خواهی از کاتالونیا تا اسکاتلند و همچنین بروز راست افراطی به عقیده برخی از ناظران وحدت و همگرایی اتحادیه اروپا را تهدید می‌کند؟ نظر شما در این خصوص چیست و آیا این امر آنچنان که از اخبار بر می‌آید به نزدیکی بیشتر لندن و واشنگتن و متعاقب آن تضعیف اروپا می‌انجامد؟ اروپایی که اکنون گفته می‌شود خواستار تشکیل یک ارتش واحد و نیز حفظ این بلوک است.**

لندن و واشنگتن به دلیل افراطی‌گرایی یا تفریط به هم نزدیک نمی‌شوند. لازم است بدانیم انگلستان و آمریکا دو کشور کاملاً متفاوت بوده و هر کدام به دنبال منافع خود هستند. آمریکا بر این باور بود که انگلستان با هر نامی در بازار همکاری‌های مشترک بین انگلیس و اروپا حاضر باشد، زیرا پلی بین آمریکا و اروپا است، اما وقتی بریتانیا بیرون بیاید دیگر فایده‌ای برای آمریکا ندارد.

مساله بعدی این است که انگلستان از نظر اقتصادی وزنه بالایی نیست و در مقام پنجم یا ششم اقتصاد جهان قرار دارد. در نتیجه وقتی از این بلوک اقتصادی بیرون بیاید، اهمیت سابق را نداشته و به عنوان همکاری کوچک زیر بوق آمریکا و مستعمره اقتصادی این کشور بلعیده می‌شود؛ زیرا در حدی نیست که بتواند به تنهایی فعالیت کند. بریتانیا بعد از خروج از اتحادیه اروپا

تنها خواهد بود که مجبور است خود به تنهایی با غول‌های بزرگ اقتصادی رقابت کند. بریتانیا از عهده چین و آمریکا بر نمی‌آید، بنابراین توسط آمریکا بلعیده می‌شود.

از طرفی در مورد آینده اتحادیه اروپا باید گفت که همکاری میان انگلستان و اروپا از ۷۰ سال گذشته تاکنون یا به تعبیری ۴۰ سال گذشته به گونه‌ای بوده که تمامی کلاف‌های اقتصادی و حقوقی را به هم پیچیده است. در نتیجه معتقدم که ماجرای خروج از اتحادیه اروپا به این سرعت صورت نخواهد گرفت و ممکن است تا ۱۵ سال آینده ادامه داشته باشد. بنابراین ما در اینجا با ضرری چند جانبه روبرو هستیم؛ ضرر اتحادیه اروپا، ضرر انگلستان و ضرر جهان. تشبیه این وضعیت درست مانند کرات منظومه شمسی است. با نابود شدن یک کره تعادل جاذبه به هم می‌خورد و همه جا به هم می‌ریزد. بریتانیا با خروج خود تعادل شکل گرفته را به هم می‌زند؛ چون این تعادل چند جانبه است و کلاف‌های حقوقی و اقتصادی زیادی دارد. این موضوع نیز مثل طلاق می‌ماند و مسائل حقوقی و اقتصادی زیادی در طول زمان متوجه آن خواهد بود.

**آقای دکتر موسوی زاده، برخی از تحلیل‌گران معتقدند با وجود تمامی هزینه‌هایی که بر یگزیت برای بریتانیا به همراه داشته، اما لندن برای این کار چند دلیل عمده دارد. از مهم‌ترین دلایل آن از بین رفتن تدریجی مرکزیت مالی بین‌المللی لندن است و نیز اینکه گفته می‌شود بریتانیا در بند اتحادیه تبدیل به قدرتی منطقه‌ای شده بود که قصد دارد با خروج از اتحادیه اروپا در جهان چند تک قطبی امروز تبدیل به یکی از بلوک‌های قدرت شود. نظر شما در این خصوص چیست؟**

معتقدم این تحلیل‌ها علاوه بر اینکه سندیتی ندارد، بلکه موضوعیت نیز ندارد. تمامی مواردی که در بالا به آن اشاره شد بر پایه سند و تحولات جاری بوده و به همین دلیل است که اینچنین تحلیل‌هایی را نمی‌توان مورد استناد قرار داد.

**برای سوال آخر بفرمایید پیش بینی شما از فرآیند آتی بریتانیا چیست و نیز اینکه با توجه به تحولاتی که فرمودید این موج در جهان امروز و به خصوص اروپا و خاورمیانه به نتایج و تبعاتی را به همراه خواهد داشت؟ نمی‌توان پیش‌بینی دقیقی داشت، زیرا جهان در حال چانه‌زنی بوده و هر کشوری برای پیدا کردن بهترین جایگاه تقلا می‌کند. این فرآیند جادوگری نیست که بتوان در مورد آن پیش‌بینی کرد. جهان و کشورها در حال تقلا برای پیدا کردن جایگاه خود هستند و فقر در مقابل پیشرفت اقتصادی ایستاده است.**

